**نابسامانی در ادبیات معاصر فارسی**

**کسمائی، علی اکبر**

بنگر از هرچه آفرید خدای‏ تا ازو جز سخن چه ماند بجای! یادگاری کز آدمی‏زاد است‏ سخن است آن دگر همه باد است

نظامی

ادب پارسی امروز را نابسامانی بی‏مانندی در برگرفته‏است.بر این‏جامهء زربفت وصله- های ناجوری زده‏اند که مایهء اندوه است.در این شب طولانی که آسمان ادب پارسی همچنان از فروغ دل‏افروز ستارگان قدر اول زبان و اندیشه می‏درخشد،فانوس پاره‏های کاغذی و پیه‏سوزهای‏ پردودودمی پیدا شده‏اند که چشم را می‏زنند و نفس را در سینه می‏خشکانند.

در این چمن که صاف درونی نمانده است و روزگاری شیخ شیراز و لسان غیب و ملای‏ روم و آزادهء طوس در آن کوس زبان‏آوری می‏زدند امروز غوکان بدآوازی به عربده‏جویی و هرزه- درایی پرداخته‏اند که گوش فلک را از صوت منکر خود کر کرده‏اند.گویی که از ملک ادب حکم- گزاران همه رفته‏اند و گنجینه طرازان معانی گنجینه بماران نهاده‏اند!

گروهی به سودای نوآوری سر سام می‏بافند و برخی بعنوان سنت‏گرایی هنوز در قالب دیرین دست‏ و پایی میزنند گروهی دیگر که خود را ادیب اریب و نویسندهء شهیر میشناسند در آن دوردستها نشسته‏اند و در برج عاجی خویش پشت بدنیا کرده‏اند و بی‏خبر از موجهای طوفان‏زا و غافل از آنچه مردمان را در لجهء خود گرفته است کبک‏وار سر در برف پیری فرو برده‏اند و نابهنگام و بی‏محل آواز خروس سر می‏دهند!گروهی نیز که بی‏اندیشهء ننگ جویای نام آمده‏اند هنوز دهان‏ از بوی شیر نشسته بدنبال چشمه‏های تازه می‏روند ولی غالبا درین جستجوی مشرب،آبشخور دواب را از سرچشمهء آداب تمیز نمیدهند!

میدانستیم که فرزندان داریوش را همه طبع شعری هست ولی نمیدانستیم که درین دوران‏ باقتضای زمانه همه نویسنده نیز شده‏اند تا جایی که می‏بینیم کمتر کسی است که به مقام و منصبی‏ رسد و«عکس و تفصیلاتش»در نشریه‏یی درج گردد بی‏آنکه در سوابق ایامش ننویسند که او نیز از«خادمین مطبوعات»و«نویسندگان دانشمند»و«فضلای ارجمند»بوده است...گویی که همهء این مقامات معنوی برای نیل به درجات دنیوی است!

بدینگونه شهر ما پر از شاعر نوپرداز و نویسندهء دانشمند و فاضل ارجمند گردیده و اینها لقب‏هایی است که هرکس میتواند با چاپ خبری دربارهء مناقب خود و یا با درج اثری از خامهء پرمایهء خویش بدنبال نام شریف بربندد و دیگران را نیز بشناسایی خویش بدین کسوت دعوت‏ فرماید.روزگاری لقبهای دوله و سلطنه و ملک و مله رائج بود و امروز لقب‏های شاعری و نویسندگی و هنرمندی و گویندگی زیبندهء هر جنبنده و افتخار هر تنابنده‏یی درین دیار گردیده‏ است اما شگفت است که با این وفور ادیبان،قحطی ذوق و فهم همچنان دایر و سایر است و با وجود اینهمه صاحب‏قلم هنوز وظیفهء قلم را کسی بدرستی نمیشناسد و با اینهمه نویسنده که داریم‏ نمیدانیم نویسنده کیست و رسالت او چیست و با اینهمه هنرمند ارجمند هر روز بی‏هنرتر و بی‏ارج‏تر میشویم و حتی نویسنده را از مترجم و نویسنده و مترجم را از روزنامه‏نگار و روزنامه‏نگار را از ادیب و ادیب را از عالم باز نمیشناسیم.

مردمی که شب و روز در تلاش معاش‏اند و جز انباشتن شکم اندیشه‏ای در زندگی ندارند عجبی نیست اگر ندانند که نویسنده کیست و مترجم کی و روزنامه‏نگار که و ادیب چه و عالم و علامه و هنرمند کدام است اما این نادانی در میان کسانی که خود را ملا و اهل علم میدانند و با لوح و قلم سروکار دارند مایهء شگفتی است.

روزنامه‏ها بهرکس که سطری چند نوشت نام نویسنده میدهند و هرکس را که بی‏اطلاع از زبان مادری،از زبان بیگانه ترجمه‏یی کرد نام مترجم مینهند و همینکه کسی یاوه‏یی بهم بافت‏ خاصه اگر هرچه بیشتر شگفت‏سرایی کرده باشد شاعرش میخوانند و به هرکس که ادعایی داشت‏ دانشمند میگویند و به هر گوینده که از بهر خویش در کوس و کرنا تافت هنرمند لقب دهند.شگفت‏تر آنکه گویا نویسندگان و دانشمندان و استادان به دو دستهء محترم و نامحترم تقسیم شده‏اند زیرا گروهی همیشه«نویسندهء محترم»«دانشمند محترم»و یا«استاد محترم»خوانده میشوند و گروهی‏ دیگر گویا ازین«احترام»بی‏بهره‏اند زیرا فقط و فقط نویسنده یا دانشمند و یا استاداند!

مصیبت تنها این نیست که در اطلاق این صفات و در تفویض این القاب به اشخاص،معیار و مقیاسی در دست نیست و آنچه هست خودنمایی و رفیق‏بازی و نان قرض دادن است بلکه بیشتر گرفتاری در آنست که ما کار شعر و شاعری و نثر و نویسندگی و ادب و ادب‏پروری را یکسره‏ بدست مطبوعات‏بازاری رها کرده‏ایم و آنها نیز که شعر و ادب را مانند همه‏چیز بمقیاس خواننده‏ و مشتری می‏سنجند و بدنبال مردم کوچه و بازار افتاده‏اند این آشفته‏بازار ادب را پدید آورده‏اند. یکی میگفت در گذشته نیز یاوه‏بافی فراوان بود ولی چون مجله و روزنامه فراوان نبود ژاژخائی‏ها کمتر بچاپ میرسید.

ازین گذشته نشریات آن روزگار برای خود در پاسداری زبان رسالتی میشناختند و بآسانی‏ حاضر به درج هر رطب و یابسی نمیشدند و غالبا مدیران یا سردبیران آنها خود شاعر و ادیب و صاحب‏نظر بودند و تا در کسی آن پایه و مایه از آداب زبان‏آوری نمی‏دیدند که بتواند در مصاف سخن شود هرگز نمیگذاشتند که پای در حریم مطبوعات نهد و بخود اجازهء درج و نشر اثری دهد.اما امروز از تصدق صنعت چاپ،ادبیات نیز ماشینی شده است و همانگونه که جنون‏ «تولید گزاف»یکی از مختصات دوران ماشین است جنون پرگویی و پرنویسی نیز بر ادب این‏ دوران عارض گردیده است.

کار زبان از دست زبان‏آوران برون افتاده و نقش رهبری و راهنمایی در ادب امروز پارسی یکسره از دست رفته است.نقد درست و انتقاد مثبت و تقدیر و تقویمی در کار نیست تا تازه‏کاران را بکار آید و مدعیان را بر سر جای نشاند و بتها را بشکند و نهال‏های بارور را آبیاری کند و بدین آشفتگی و نابسامانی و سرگشتگی و پریشانی که در کار ادب امروز پارسی‏ راه یافته است پایان بخشد.

دولت اگر توجهی به زبان ندارد برای آنست که کار زبان با بخشنامه سامان نمی‏گیرد. و ازین گذشته دولتها همان‏گونه که بنا بقول معروف بازرگان خوبی نیستند ادیب خوبی نیز نتوانند بود و همان بهتر که کار ادب را باهلش واگذارند و اگر درین زمینه بسیار دلسوزند از از یاری باستادان سخن و فراهم آوردن موجبات شناسایی ادب و فرهنگ ایران و تشکیل فرهنگستان‏ و تسهیل راه برای تشکیل انجمنهای ادبی دریغ نورزند که این خود بهتر خدمتی است که دولت‏ میتواند در پاسداری زبان انجام دهد.

اما بنیان کار در دست زبان آوران است.کار کار ادیبانی است که سوای قریحهء سرشار، ذهنی گرانبار از ادب دیرین و اندیشه‏های نوین دارند و میدانند که مقام دیروزین زبانشان چیست‏ و شیوه‏های سخنوری امروزین کدام است.از سلامت ذوق و اصالت اسلوب برخوردارند و میدانند که ادب پارسی با آن گذشتهء پرشکوه باید از چه راهی بگذرد که هم سنت گذشته را از دست ندهد و هم مقتضای زمان را رعایت کند.از گذشته نگسلد و به آینده راه یابد.

کار سامان دادن زبان و پایان بخشیدن بر این سرگشتگی و بی‏سامان ادبی،کار ادیبانی‏ است که غم زبان میخورند و نسبت به زبان اصیل فارسی عشق میورزند و همچون نظامی از پرستندگان سخن‏اند و میراث بی‏بدیل حافظ و سعدی را چون جان شیرین دوست میدارند و مقیاس‏های درست و معیارهای سنجیدهء پارسی را در دست دارند و در برابر ژاژخوایی‏ها و یاوه- بافی‏ها به رنج اندرند اما بملاحظهء مقام مطبوعات و یا بمراعات دوستی با مدیران و یا از بیم‏ فقدان مقام و یا آنکه از سر درویشی و بی‏اعتنائی،و از دست نهادن دامان امید و آرزوی‏ بهبودی،و یا آنکه از فرط خشم و تأثر و بیهوده انگاشتن پیکار با اهریمن نابکاری،بدین مهم‏ نمیپردازند تا در برابر این سخنان ناهنجار سخن هنجار را نشان بدهند.

زبان‏های بزرگ را مقیاس و معیاری هست.زبان توانگر پارسی نیز با گذشتهء هزار- ساله‏اش بر مبنای اصولی استوار است که فصاحت دیرینیان و بلاغت شاعرانی است که خداوندان سخن‏ بوده‏اند آن را پدید آورده است.آیا میتوان یکسره از این اصول دیرینه چشم پوشید؟آیا میتوان بکلی‏ منکر این زیبائی و اصالت شد؟

ما نیازمند ناقدان بزرگی هستیم که پاسدار زبان زیبا و ادبیات باشکوه ما باشند و در نگاهداری اصالت آن بکوشند وآن را از آسیب هرزه‏درایان در امان دارند،با شجاعت اخلاقی‏ و با روح انصاف معدلتخواهی و با احترام باصول نوآوری،دلیرانه پای در میدان ادب امروز نهند و درین آشفته‏بازار ادبی،کالای غث و ثمین را در سرند سخن ریزند و صدف را از خزف‏ جدا سازند.ارزش آثار کهن را نشان دهند و شیوه‏های نوآوری را بیاموزانند.زیبائی‏های بیان‏ گذشتگان و شایستگیهای اندیشهء معاصران را بستایند و نیز آن شجاعت ادبی و آن شهامت روحی‏ در ایشان باشد که ملاحظه‏کاری را کنار نهند و زشتی‏های کلام و زبونی اندیشهء کهنه رندان ادب‏ را هرچند که بر مناصب اعلی مقام گرفته باشند بازگویند و از گزند ستیزه‏جویی و خیره‏سری‏ آنان نهراسند و خلاصه آنکه در آن حد اعتدال منطقی و دور از حب و بغض و مصون از مجذوب‏ یا مرعوب بودن،ترازوی نقد در میان نهند و قدر سخنهای نوگفته و نونوشتهء پیر و جوان و درهای سفته و ناسفتهء گمنامان و سرشناسان را باز شناسانند.

ادیبان شایستهء ما وقتی از وقاحت‏های ادبی دوران بجان می‏آیند تنها پیش تنی چند از دوستان یک‏رنگ زبان بانتقاد می‏گشایند و اگر هم ناپرهیزی کنند و چیزی درین باره بنویسند و بچاپ رسانند،ندائی که درداده‏اند در میان نعره‏هایی که پیوسته بگوش می‏رسد و در میان آنچه‏ شب و روز چشم و گوش و اندیشه و هوش مردمان را آلوده است همچون عطری در بازار دباغان است.

گناه نابخشودنی دیگری که اینان میکنند بی‏اعتنایی و یا ناآگاهی نسبت به آثار همگنان‏ و استنکاف از کوششی درین راه و جوششی با همراهان است.اینان هرگز در بحثهای خود به‏ گفته‏های یکدیگر استناد و از آنها استشهاد نمیکنند.گویی که نسبت بهم دژم‏اند و یا آنچه‏ همراهان نوشته‏اند به زبانی دیگر و برای مردمانی دیگر بوده است!خلاصه اگر نگوییم نوعی‏ رشک رقیبانه،باید گفت که نوعی رمیدگی روشنفکرانه سبب شده است که ادیبان شایستهء ما از هم دوری کنند و این دوری و دوری‏گزینی بی‏شک به زیان ادب تمام میشود و قدر معاصران شایسته‏ را مجهول میگذارد و ازین‏روست که اگر در میان این خس و خاشاک،گوهری تابناک جلوه کرد بیگانگان باید او را بیابند و ارزش او را بما بشناسانند!

این پراکندگی هم‏آهنگان و بی‏گانگی آشنایان بیشتر مایهء رواج کالای کاسد و اندیشه‏های‏ فاسد در آشفته‏بازار ادب کنونی است.